

## جنگل "خی‌پوست" مازندران غرق در خون شد!

شباهنگ راد

چهارم فروردین بود؛ اولین روزهای بهاری سال 1361. پنج رزمنده، پنج یاور خلق‌های ایران و پنج چریک فدائی خلق رفقا محمد حرمتی‌پور، جواد رجبی، اسد رفیعیان، حسن عطاریان و عباس عابدی به محاصره‌ی بیش از 300 پاسدار، بسیج و کلاه سبزه‌ها در آمده بودند و در دوره‌ای دیگر از تاریخ مبارزاتی توده‌های ستم‌دیده، جنگل‌های شمال ایران شاهد نبردی نابرابر فیما بین انقلاب و ضد انقلاب بود.

این رفقا ساعت‌ها با دشمنان کارگران و زحمت‌کشان جنگیدند و کشتند و در نهایت جان باختند. مگر می‌توان این روز را فراموش نمود؟ مگر می‌توان خاطره‌ی همه‌ی کمونیست‌ها و انقلابیونی را که پای در مسیر آزادی و رهایی مردم‌شان، از قید و بندهای اسارت گذاشتند و تا آخرین قطره‌ی خون خود به آرمان‌های والای کارگران و زحمت‌کشان وفادار ماندند را از یاد بُرد؟ مگر می‌توان خود را از زمره رمچویان راه رهایی قلمداد نمود و یاد و راه‌شانرا گرامی نداشت؟ برآستی‌که جنبش‌های اعتراضی ایران مملو از این روزها، خاطره‌ها و فداکاری‌های فرزندان صدیق‌اش در میادین متفاوت علییه‌ی دشمنان طبقاتی محرومان می‌باشد.

این رفقا در سال 60 و در دورانی که رژیم جمهوری اسلامی کمر به نابودی اعتراضات توده‌ای در اقصا نقاط ایران بست و صحنه‌ی جامعه‌ی ما را به تاخت و تاز وحشیانه‌ی خود تبدیل نمود، پای به میدان نبردی گذاشتند که جنبش کمونیستی ایران کمتر چنین تحرکات سازمان‌یافته و عملی‌ای را به‌خود دیده است. در آن زمان جامعه از تنش بسیار بالایی برخوردار بود و گله‌های مزدور و سرکوب‌گران رژیم جمهوری اسلامی به‌مانند مارهای زخمی به هر سوراخ و سنبه‌ای سرک می‌کشیدند و به زندان می‌افکندند تا مانعی گسترش اعتراضات توده‌ای گردند. به عبارتی اختناق و خفقات در جامعه بیداد می‌کرد و اکثریت قریب به اتفاق سازمان‌های سیاسی - کمونیستی «آن‌زمان»، راه عقب را بر گزیدند و بقای خود را در عدم تعرض به ارگان‌های سرکوب‌گر رژیم جمهوری اسلامی جستجو می‌نمودند؛ چریک‌های فدائی خلق ایران (ارتش رهایی‌بخش خلق‌های ایران) بر خلاف جو حاکم بر جنبش‌های انقلابی - کمونیستی، آهنگ تعرض به دشمن را کوک نمودند و با الهام از تئوری مبارزه مسلحانه، بر آنچه را که باور داشتند، در عمل بکار بستند. بازگشائی جبهه‌ی جدیدی از جنگ - جدا از کردستان - و تعرض به دشمن در مناطق جنگلی مازندران، به سر تیتز و وظایف مبارزاتی - عملی این رفقا تبدیل گشته بود. 14 ماه فعالیت عملی مستمر در جنگل‌های مازندران علییه‌ی مزدوران و جانیان نظام، نمایان‌گر، اراده و آرمانی بود که این رفقا از آن تغذیه می‌گردیدند.

کاملاً واضح است که جنبش کمونیستی ایران در دوران متفاوت مبارزاتی خویش علیه نظام‌های امپریالیستی هزینه‌های بس گرانبهائی را از خود بر جای گذاشته است و مملو از تنش‌ها و کنش‌های نابرابر طبقاتی فیما بین انقلاب و ضد انقلاب می‌باشد. ضد انقلاب حاکم بر ایران در طول حیات بناحق‌اش هر آنچه را که به صلاح و منفعت خود می‌داند، بکار می‌بندد و در آواره نمودن و به خاک و خون کشاندن توده‌ها و فرزندان‌شان از خود هیچ‌گونه تعلل و تزلزلی به‌خرج نمی‌دهد. پی در پی سلاح‌های خود را به سمت معترضین و کمونیست‌ها نشانه می‌گیرد تا سیاست و حاکمیت بناحق خویش را بر میلیون‌ها انسان محروم و بی‌دفاع تحمیل نماید.

جامعه‌ی انسانی تا کنون شاهد بوده است که رژیم جمهوری اسلامی هزاران اعتراض را قلع و قمع نموده است و هزاران تن از صدیق فرزندان خلق را به جرم آزادی و آزادگی از دم تیغ گذراند. جامعه‌ی بشریت و عدالت‌خواه شاهد بوده است که سران حکومت از همان آغاز فرمان "بکشید آن‌که با ما نیست" را، به جیره‌خواران و مزدوران رنگارنگ‌اش صادر و همه‌ی مناطق ایران را به میدان جنایات خود تبدیل نموده‌اند.

جنگل "خی‌پوست" مازندران یکی از آن میادین و صحنه‌های نبرد و فراموش‌نا شدنی تعدادی از کمونیست‌های صدیق و پایدار انقلاب علییه‌ی ضد انقلاب حاکم بر جامعه‌ی مان بوده است. میدان و

نبردی که رژیم جمهوری اسلامی همچنان از پای‌گیری مجدد آن وحشت داشته و می‌داند که چنان‌چه روزی کمونیست‌ها و انقلابیون ایران بار دیگر و آن‌هم با درس‌گیری از تجارب گذشتگان، راه دوران‌ساز آنانرا پیشه‌ی خود سازند؛ عمر ننگین‌اش بسر خواهد رسید  
جای دارد تا در 26مین سال‌گرد جان‌باختن این رفقا به گوشه‌هایی از زندگی سراسر مبارزاتی رفیق محمد حرمتی‌پور که در چهارم فرودین سال 1362 توسط چریکهای فدائی خلق ایران (ارتش رهایی‌بخش خلقهای ایران) نگاشته شده است و همچنین زندگی‌نامه رفقا جواد رجبی، اسد رفیعیان، حسن عطاریان و عباس عابدی که در پاورقی‌های «گزارش تجربه جنگل» - گردآوری و تنظیم یوسف زرکار - آمده است، را نگاهی دوباره داشته باشیم و بار دیگر یاد این کمونیست‌های صدیق و وفادار به منافع کارگران و زحمت‌کشان را گرامی بداریم.

3 فروردین 1387/22 مارس 2008

))))))))))

از سحر تا ظهر خونین چریک  
(زندگی‌نامه رفیق کبیر محمد حرمتی‌پور)

سحر:

با آغاز حرکت انقلابی و نوین چریکهای فدائی خلق ایران در سال‌های 49 - 50 (سیاهکل و دیگر شهرها) فضای ایران آکنده از طنینی پر طپش گشت. طنین پز شکوه آغاز مبارزه مسلحانه. اینک سر آغاز جنبش نوین خلق‌های ایران به وسیله مردان و زنانی پایه‌گذاری می‌شد که پیشاهنگ راستین خلق‌اند و این اصل را ثابت کرده‌اند که: "پیشاهنگ نمی‌تواند پیشاهنگ واقعی باشد مگر این‌که چریک فدائی خلق باشد".

در سپیده دمان یک صبح بهاری سال 1352 رفیق محمد بدون خداحافظی از فرزند و همسرش از محیط خانواده پا فرا نهاد تا دنیای بزرگ‌تری را در آغوش کشد. دنیای والای فدائی و برای رهایی خلق و در رأس آن پرولتاریا، این جهش با ملاقات رفیق کبیر حسن نوروزی انجام پذیرفت و بدین‌گونه رفیق "مسعود" دور از چشمان هرزه‌گرد ساواک و پلیس امپریالیستی شاه، زندگی انقلابی را آغاز کرد. قبل از این در تماس با رفیق کبیر صبوری (بهروز) با "سازمان چریکهای فدائی خلق ایران" ارتباط داشت. ضربات سال 50 برای چند ماه باعث قطع ارتباطش با سازمان گردید. رفیق مسعود در این مدت با تلاش پی‌گیرانه و مصمم به قصد ارتباطگیری آتی با "سازمان" به سازماندهی رفقای که با پاک‌باختگی تمام آماده نثار تن و جان خود برای رهایی ستم‌دیدگان بودند، اقدام نمود. این رفقا هشت تن بودند که با آگاهی به تئوری ظفرنمون مارکسیسم - لنینیسم، در شرایط آغاز جنبش نوین انقلابی در جهت اقدام به مبارزه مسلحانه و پیوند یافتن با چریکهای فدائی حرکت می‌کردند. این رفقا دو تیم چریکی در قائمشهر (شاهی سابق) و بابلسر استقرار داشتند. مسئولیت یک تیم به عهده چریک فدائی خلق رفیق شهید عباس کابلی بود و رهبری تیم دیگر را رفیق مسعود به عهده داشت. عملیات انفجار کازینوی بابلسر و دیگر اقدامات تدارکاتی و تبلیغاتی با تراکم خوب و کوشش مداوم در شهرهای شمال انجام می‌گرفت. در اواخر تابستان 1351 در حالی‌که سازمان در جریان بازسازی ضربات آن دوره بود، شایستگی کلیه رفقای هم‌گروه رفیق مسعود در پیوستگی به "سازمان" تأیید گردیده. با پیوستن این رفقا بویژه در آن مقطع قدرت آتش، توان تشکیلاتی و در یک کلام استحکام "سازمان" فزونی قابل ملاحظه‌ای یافت. پراتیک واحد رفقای شهیدی چون: مسعود، عباس کابلی، خسروی اردبیلی (دادشی)، محسن نوربخش، حق‌نواز، خراطپور، لنگرودی و ... در کنار رفقای کبیری چون حسن نوروزی، علی‌اکبر جعفری و حمید اشرف و ... بخوبی بیانگر این امر است که چه خشم و آتشی می‌توانست بر پا شود و شد، (سلسله عملیات‌های سال‌های 53 - 51). رفیق مسعود بعد از مدتی فعالیت در تهران و اصفهان و .. به همراه چریک فدائی خلق رفیق شهید ایرج سپهری که پس از بازگشت از فلسطین با سازمان تماس گرفته بود برای سازماندهی امر تدارکات و روابط انترناسیونالیستی "سازمان" عازم فلسطین شد.

در افق فلات:

دو چریک، دو یاور خلق با عبور از صحراهای سوزان مرزهای جنوبی میهن خود، با عبور از موانعی چون بی‌آبی مداوم، گرسنگی، مأمورین "استخبارات"، شرطه‌های گوناگون و مشکلات دیگر در کنار خلق فلسطین قرار گرفتند تا به اجرای وظیفه‌ای مضاعف، در جهت جنبش انقلابی خلق‌های

و فلسطین خاطره ابوالعباس (رفیق صفائی فراهانی) را دوباره زنده سازند. در اولین باری که رفقا عازم فلسطین بودند توسط مأمورین دولت عراق جهت شناسائی و بازجوئی به زندان برده می‌شوند. رفیق مسعود در زندان به خاطر رفتار غیر انسانی مأمورین امنیتی عراق با یک زندانی عراقی اعتراض می‌کند که مأمورین امنیتی چند نفره به رفیق هجوم می‌آورند و او را مورد ضرب و شتم شدید قرار می‌دهند بنحوی که رفیق بی هوش می‌شود. بعد از این که هویت رفیق برای آنان روشن گردید از این واکنش اصولی و انسانی تحت تأثیر قرار گرفتند.

حماسه‌ها و شخصیت والای این دو چریک فدائی، ابو سعید (ایرج سپهری) و ابو جمال (رفیق مسعود) را تمامی سازمان‌های انقلابی منطقه و یاوران واقعی خلق‌ها که از فلسطین تا ظفار، از یمن تا سوریه به یاد دارند. کلیه چریک‌های فدائی خلق از سال 53 به بعد به جنبش‌های انقلابی فلسطین و ظفار می‌پیوستند همگی از رهبری ابو جمال (مسعود) برخوردار بودند. هنگامی که جنگ اکتبر سال 1973 آغاز شد در رأس تعدادی از چریک‌های فدائی و از جمله فدائیان فلسطینی و در کنار خلق فلسطین مبارزه کرد. روحیه عالی و شهامت انقلابی ابو جمال و هم‌زمان‌اش در یاد هم‌زمان فلسطینی‌شان که در آن زمان در "جولان" می‌جنگیدند همواره زنده است. نام‌های ابو جمال و ابو سعید دو نام بر جسته‌ای است که در کنار ابوالعباس بیانگر روحیه انترناسیونالیستی چریک‌های فدائی خلق ایران می‌باشد. رزمندگان قدیمی فلسطینی همواره با احترام از آن‌ها یاد می‌کنند و آن‌ها را شهدای خود نیز می‌دانند. در سال 1353 رفیق مسعود طی سفری که به یمن داشت با رهبران انقلابی یمن و عمان دیدار کرد. از نتایج این دیدار اتخاذ تصمیم درباره اعزام رفقائی از "سازمان" جهت آموزش و شرکت در جنبش - انقلابی، استفاده از فرستنده رادیویی و گشایش دفتر نمایندگی رسمی "سازمان" در عدن بود که بنوبه خود تأثیر شایانی در گسترش روابط بین‌المللی و ارتباط خارجی "سازمان" داشت. رفیق مسعود به حکم مسئولیت‌اش (رهبری شورایی عالی بخش خارج "سازمان") در استفاده از رادیوی "میهن پرستان" که به کوشش هواداران جنبش مسلحانه ایران ایجاد شده بود نقش ویژه‌ای داشت. پس از بررسی‌های اولیه رفیق مسعود طرح ایجاد ارگان تشکیلاتی ویژه خارج از کشور را بر اساس نیازهای آن دوره به "سازمان" ارائه داد که با تصویب آن طرح ارگان مذکور بطور عملی کار خود را آغاز کرد. بر اساس طرح مذکور "سازمان" علاوه بر دخالت مستقیم در رهبری جنبش دانشجویان و دانش‌آموزان هوادار و ایرانیان مقیم خارج از کشور توانست رابطه نزدیکی با نیروها و جنبش‌های آزادی‌بخش منطقه و جهان برقرار نماید. کمک‌های انقلابی اعم از مادی و تجربی را که در چارچوب روابط انترناسیونالیستی در اختیار "سازمان" در اختیار آن‌ها قرار می‌گرفت کانالیزه نماید.

پیش از سال 55 گروهی معروف به "ستاره" در یک پروسه تجانس با "سازمان" قرار داشت در طی مبارزه ایدئولوژیک این جریان با "سازمان"، رفیق مسعود تضادهای اساسی میان نظرات این گروه و "سازمان" یافت. در نتیجه با قاطعیت یک چریک فدائی، با ایمان براه سرخ فدائی و در دفاع از میراث‌های گرانمای سیاسی و ایدئولوژیک در مقابل این جریان انحرافی ایستاده و طی یک دوره مباحثه و مبارزه آن‌ها را حتی با قبضه کردن امکانات "سازمان" به نفع گروه خود قصد فشار قرار دادن "سازمان" را داشتند، افشاء و طرد نمود.

در سال 55 "سازمان" متحمل یک‌رشته ضربات می‌شود. بعد از درگیری حماسی مهرآباد که طی آن ده تن از رهبران و کادرهای "سازمان" چندین ساعت با مزدوران شاه که با نیروی زیاد و سلاح‌های نیمه سنگین و حتی هلی‌کوپتر خانه مسکونی چریک‌ها را مورد یورش قرار دادند در نبرد بودند و همگی شهید شدند، رژیم مزدور شاه اعلام کرد که رفیق محمد حرمتی‌پور نیز در این درگیری به شهادت رسیده است. این دروغ رژیم شاه ناشی از ترس و وحشت رژیم‌های مزدور امپریالیسم از چریک‌ها و رزم آن‌هاست. وقتی شناسنامه رفیق به همراه رفیق دیگری بود، بدست آن‌ها افتاد با خوشحالی و شتاب‌زدگی به اصطلاح پایان کار چریک‌های فدائی خلق را اعلام کردند و با این کار سر انجام خود را بی‌آبرو ساختند. بعد از جریانات و ضربات سال 55 بار دیگر ارگان تشکیلاتی ویژه خارج از کشور به کار خویش ادامه داد. در آغاز رفیق مسعود و بعدها با همکاری رفیق اشرف دهقانی مسئولیت ارگان مذکور را تا آستانه قیام بر عهده داشت. نبض زندگی انقلابی رفیق مسعود در طی فعالیت در خارج از کشور با ضربان زندگی "سازمان" در داخل نواخته می‌شد. اوج و فرود حرکات "سازمان" و جنبش با انعکاسی مستقیم تأثیر ژرف خود را در افق دید رفیق بر جای می‌نهاد. در طی مکاتبه قبل از ضربات سال 55 رفیق مسعود نسبت به انباشتگی زیاد تیم‌های چریکی در شهرها و لزوم گسترش مبارزه مسلحانه به روستاها (جنگل) به رفیق کبیر حمید اشرف هشدار داد که متأسفانه این هشدار بجا و حیاتی کارساز نیامد و سیر حوادث آتی درستی پیش‌بینی‌های رفیق را آشکار کرد. همچنانکه با انتشار پیام دانشجو شماره 4 در آذر ماه 1356 که در آن با شیوه‌ای غیر

اصولی و بی‌پرنسیب خطمشی "سازمان" تغییر یافته اعلام گردید رفیق مسعود به عینه کیفیت نزولی "سازمان" را دریافت و آینده فلاکت‌بار آنرا پیش‌بینی نمود. به رفقای "سازمان" اعلام داشت که "باید از نو سازمان بسازیم" که با انتشار کتاب "درباره شرایط عینی انقلاب" قدم در راه این اعتقاد اصولی نهاد. در عین حال رفیق بارها و بارها از رهبران اپورتونیست سازمان درخواست می‌کند که جهت بحث و مبارزه ایدئولوژیک به میهن مراجعت کند اما به بهانه‌های گوناگون موافقت نمی‌شود. **ظهر خونین:**

آهسته آهسته ناله‌ها فریاد گردید و ذره ذره اعتراضات، تظاهرات و درگیری توده‌ها در گرماگرم مبارزه ضد امپریالیستی به سیلاب آهن و آتش تبدیل شد. خشم خلق در 21 - 22 بهمن ماه 57 شکوفا گشت و قیام خلق رخ نمود. چریک فدائی به یمن مبارزه چندین ساله در جریان اوج‌گیری مبارزات توده‌ها و قیام با اقبال عظیم توده‌ها روبرو گشت. گل بوته‌های خونین در گوشه و کنار خیابان‌ها، شکنجه‌گاه‌ها اکنون در بستان رزم توده‌ها گل آذین می‌یست. اما همه این‌ها از دید تیر بین چریک فدائی خلق رفیق مسعود شرایط حال بودند که بدون پیوند درست و راستین با آینده ثمری نمی‌توانست داشته باشد. رفیق چکیده و عصاره جوهر سیاست پرولتری یعنی تعرض را عمیقاً و دقیقاً درک کرده بود. از این زاویه ایستائی و در خود فرو رفتن "سازمان" و چشم به آینده نداشتن آنرا پوسیدن و مرگاش تشخیص داد. هشدار داد، استدلال کرد، فریاد بر آورد، اما دم گرم انقلابی در مغز سربی و سرد فرصت‌طلبان مسلط بر "سازمان" موثر نیفتاد به حکم ضرورت، چریک فدائی نجات مشی و اعتبار فدائی برای استوار ماندن تنها راه درست رهائی خلق‌ها بار دیگر از صفر آغاز کرد، بی شک نقطه قوت و قدرت عظیم رفیق در همین‌جا نهفته است. در دریای انقلاب قاطعانه به پیش رفتن، در به پا کردن توفان پیکار توده‌ها تلاش کردن و در این راه سر از پا نه شناختن از مصائب نهراسیدن و در یک کلام روحیه فدائی را جلوه‌گر ساختن این است قدرت واقعی در شروع از هیچ. این آخرین باری بود که رفیق در جریان قیام به میهن باز گشت ولی اولین بار نبود. در طی فعالیت انقلابی بارها در جهت انجام وظایف مبارزاتی به میهن رفت‌وآمد می‌کرد. در شهریور ماه 52 هنگامی که از یک مأموریت از مرزهای جنوبی به همراهی رفیق شهید ایرج سپهری به میهن باز می‌گشت در قبرستان آبادان مورد شناسائی عناصر دشمن قرار گرفت. رفقا بعد از کشتن مزدوری که قصد دستگیری آن‌ها را داشت و با مصادره یک اتوموبیل ژبان توانستند از منطقه دور شوند اما مزدوران ژاندارمری دشمن که در جریان واقعه قرار گرفته بودند راه را بر آن‌ها بستند. رفقا هنگامی که به راه‌بندان رسیدند بدون این‌که از سرعت خود بکاهند به راه‌بندان زدند و در مقابل چشمان وحشت‌زده مزدوران این محاصره را با حالت جنگ و گریز در هم شکستند و هنگامی که به داخل شهر آبادان رسیدند با یک دسته دیگر از مزدوران روبرو شدند که بر سر راه آن‌ها کمین کرده بودند، همچنان‌که در حال جنگ و گریز بودند مهمات خود را تقسیم کردند و قرار بعدی را گذاشتند و برای آن‌که نیروهای دشمن را پراکنده سازند، تصمیم گرفتند که هر کدام از یک‌طرف ضمن تهاجم و دفاع محاصره جدید را نیز پشت سر بگذارند.

رفیق ایرج سپهری همچنان‌که می‌دانیم به علت مریضی و گرما زدگی نتوانسته بود از مسیر ویژه خود به سرعت عبور کند و در نتیجه مجبور به درگیری شد که تا آخرین گلوله خود با دشمنان جنگید و آخرین نارنجک خود را در میان خود و دسته‌ای از مزدوران شاه منفجر کرد و شهید شد. (راهش پایدار). دسته‌ای دیگر از مزدوران که رفیق مسعود را تعقیب می‌کردند با دیدن جسارت و قدرت مانور رفیق و تیراندازی‌های به موقع وی از تعقیب کردن خودداری کرده و عقب نشینی کردند، رفیق در حالی که تنها چند گلوله در سلاح‌اش باقی مانده بود و سنگی را مانند نارنجک در دست گرفته بود و مزدوران را گاه‌گاه با آن می‌ترساند همچنان به دویدن پرداخت تا وقتی که متوجه شد دیگر کسی او را تعقیب نمی‌کند. در این زمان به نقطه‌ای نزدیک بهمنشیر رسید که محل زندگی زحمت‌کشان فقیر است او هنگام فرار از رادیوی دشمن شنیده بود که مزدوران مشخصات و نشانی لباس "خرابکار متواری" را می‌دهند. به همین دلیل فوراً خود را به رودخانه زد و به یک کپر زحمت‌کش عرب رفت و از او خواست لباس‌های خیس او را بگیرد و یک پیراهن و شلوار خشک به او بدهد. کپر نشین زحمت‌کش با آن‌که صدای تیراندازی را شنیده بود همچنان‌که حیرت‌زده به سر و وضع رفیق نگاه می‌کرد هویت‌اش را سؤال کرد. رفیق گفت که چریک فدائی خلق است و بخاطر زحمت‌کشان می‌جنگد. مرد زحمت‌کش چای و نان و لباس به او داد و پس از ساعتی به همراه وی از راهی دور از دسترس پلیس شاه وارد مرکز شهر شد و بعد از تهیه لباس مناسب و تغییر قیافه در حالی که خبر شهادت رفیق ایرج وجودش را آکنده از خشم و کینه به دشمن کرده بود برای ادامه راه او و با عزمی استوارتر از پیش، از این نبرد قهرمانانه به سلامت جست. رفیق مسعود از هر فرصتی هر چند کوچک و از هر امکانی هر چند محدود بخوبی در جهت گسترش دامنه و عمق مبارزه مسلحانه سود می‌جست و با

آگاهی به ستمی که بر خلق‌های زحمتکش ایران می‌فت بر ضرورت يك پارچگی نیروهای مبارزاتی زحمتکشان سراسر ایران عمیقاً معتقد بود و گام بر می‌داشت بطوری‌که با رهنمودهای عملی و فکری رفیق، بسیاری از فرزندان زحمتکشان خلق عرب به مبارزه پیوستند و بصورت محفل - گروه‌های انقلابی در آمدند و در خدمت جنبش انقلابی خلق‌های ایران به شکل موثری حرکت نمودند. نمونه این جریان‌ات گروهی بود که بعدها با نام نشریه‌ای "النضال" مرکز ثقل حرکات انقلابی جنبش خلق عرب را در برهه قیام تشکیل دادند.

رفیق کبیر محمد حرمتی‌پور (مسعود) از رهبران و بنیان‌گذاران جریان چریک‌های فدائی خلق ایران بود. رابطه میان او و سایر رفقا در يك کلام تجسم رابطه میان رفقا و سازمان بود. این امر را تمامی رفقای که در کردستان و جنگل با رفیق همراه بودند با تمام وجود خود حس کردند. رفیق بعد از شکل‌گیری مجدد جریان چریک‌های فدائی خلق بعد از قیام به سرپرستی تیمی برای وضعیت سیاسی و مبارزاتی کردستان عازم منطقه شد. از آن پس در جنبش اول و دوم خلق رزمنده کرد، نماینده و رهبر چریک‌ها در کردستان بود. كاك مسعود را اغلب رهبران جریان‌ات سیاسی و پیشمرگان قدیمی جنبش قدیمی خلق کرد بخوبی می‌شناسد. كاك مسعود مدتی را در پایگاه آموزشی کومله (گور امر) به تعلیم پیشمرگه‌های کومله پرداخت و پس از اتخاذ تصمیم مبنی بر حرکت مستقل، شاخه کردستان چریک‌های فدائی خلق را پایه‌ریزی کرد. در جریان جنگ سنندج با شرکت مستقیم خود به سازماندهی مبارزات توده‌ها پرداخت و در میان بنک‌ها محبوبیتی بزرگ کسب نمود. در ابتدای جنگ مهاباد فرماندهی گروهی از چریک‌ها را به عهده داشت.

کال مسعود را می‌بینیم که با قامتی استوار در مقابل روش‌ها و تفکرات انحرافی جریان‌ات دیگر ناست به مبارزه خلق کرد ایستادگی می‌کند. از عقب نشینی‌های بی‌موقع، از عدم تعرض لازم و عدم آینده‌نگری درباره جنبش خلق کرد سخت خشمگین است اما با متانت و شوق فراوان به توضیح و تشریح مسائل می‌پردازد، كاك مسعود را در پایگاه آموزشی چریک‌ها در سردشت می‌بینیم که همچون پدری مهربان، اسنادی قاطع تجربیات و مهارت‌های انقلابی و مبارزاتی خود را به چریک‌های آینده تعلیم می‌دهد. از زاویه مبارزه درون تشکیلاتی رفیق مسعود مظهر جنگندگی با انحرافات و نواقص بود. با قاطعیت، با برخورد‌های اصولی اما منقطع و وحدت‌جویانه به حلقه اصلی مشکلات و نارسائی‌ها دست می‌گذاشت و سازمان را همچون مردمك چشم خود محافظت می‌کرد و در رشد سازمان، رشد جنبش را می‌دید و با رشد جنبش تحرك سازمان را می‌جست. درك اصولی و درست گسترش جنگ انقلابی و گشایش جبهه شمال را به‌کنگره ارائه نمود که با تصویب قاطع کنگره سازمان روبرو گشت.

از آن پس انرژی بیکران، قدرت سازماندهی و توانائی رهبری رفیق در این جهت کانالیزه گردید. بعد از این‌که به دلایل مختلف جریان انشعاب در سازمان پیش آمد رفیق مسعود در روز دوم شهریور ماه 60 در رأس اولین دسته از چریک‌های فدائی خلق ایران (ارتش رهایی‌بخش خلق‌های ایران) به عنوان فرمانده ستون چریکی قدم در اعماق جنگ‌های مازندران نهاد، جایی‌که آرزوی چندین ساله خود و جنبش را در آن می‌دید. در پایگاه تجمع اولیه چریک‌ها در جنگل زندگی سخت چریکی، راه و رسم جنگ چریکی، تطابق با شرایط سخت طبیعی و تحمل کوله‌کشی‌ها و کم غذایی را به هم‌زمان چریک می‌آموخت. در راه‌پیمائی‌های طولانی و مداوم، در جدال با موانع و بالاخره در حرکات ریز و درشت همچون قلب فروزان "دانکو" مشعل روشنائی بخش راه‌های پر پیچ و خم جنگ چریکی بود. چشم‌انداز آینده را برای چریک‌ها و سرانجام راه رهایی زحمتکشان را ترسیم می‌کرد. رفیق کبیر محمد حرمتی‌پور شایسته آن است که "چریک خلق" زینده نام او باشد. در شرایطی‌که به نظر می‌رسید انرژی و توان گروه به "پایان خود" نزدیک می‌شود تازه انرژی و توان مسعود همچون منبعی پایان‌ناپذیر ظاهر می‌شد و سراسر وجود چریک‌های هم‌رزم را فرا می‌گرفت و نیروی محرکه‌ای ایجاد می‌کرد که ادامه حرکت را تضمین می‌نمود. در شرایطی‌که مشکلات و موانع اختلال در پیشرفت کار ایجاد می‌کرد راه‌گشائی عملی و اقدام به موقع رفیق روح تازه‌ای در کالبد ستون چریکی می‌دمید و آن‌ها را قادر به انجام هر کاری می‌کرد. همه هم‌رزم‌اش جریان عبور از رودخانه خروشان دامنه کوه "ترز" را به یاد دارند که در هوای سرد و برفی زمستان رفیق اقدام به عبور از آن نمود تا راه را برای ستون چریکی بگشاید؛ اما رفقای دیگر مانع این‌کار شدند و با شور و هیجان در پی قطع درخت‌ها و ایجاد پل بر آمدند. بدین‌گونه چریک خلق با سکون و درماندگی که خلاف رویه و روحیه چریک است مبارزه می‌نمود و عملاً طرق غلبه بر موانع را به دیگران می‌آموخت. در شرایطی‌که تحرك مداوم و کم غذایی مستمر بطور سیستماتیک ستون چریکی را فرسود می‌ساخت رفیق با شیوه‌های گوناگون که فقط نوادر رهبران چریکی قادر به انجام آنند روح تحرك را در جمع بر

می‌انگيخت. ایمان رفیق مسعود به پیروزی محتوم راهمان (مبارزه مسلحانه، هم استراتژی، هم تاکتیک) و تجربه عملی‌اش چشمه جوشان چنین جلوه‌هائی بود. چریک خلق سلسله عملیات حمله و تسخیر رادیو تلویزیون مازندران (سوردار) - جاده هراز (ضربه به ایستگاه کرسنگ) - حمله و تسخیر مقر بسیج و سپاه شهر شیرگاه و راهبندان اوتوبان ساری - قائمشهر را طراحی و رهبری نمود. ده سال مبارزه مسلحانه در شهر و کوه با رژیم‌های مزدوری چون شاه و خمینی رفیق را در شمار یکی از برجسته‌ترین کادرها و رهبران جنبش مسلحانه قرار می‌دهد. در طی هفت ماه زندگی در شرایط سخت و پراتیک پیچیده جنگل (از 2 شهریور 60 تا 4 فروردین 61) با اراده پولادین، کینه‌ای عمیق به دشمن و امیدی سرشار از آرزوی رهایی ستمکشان از سلطه امپریالیسم تجسم والائی از سیمای انسان طراز نوین را عملاً در جمع هم‌زمان به نمایش گذاشت. او مظهر اعتماد رفیقانه، صداقت کمونیستی و منش فدائی بود. این ویژگی‌ها او را تا اعماق وجود رفقائی که با او هم‌سنگر بودند و از نزدیک زندگی می‌کردند جای می‌داد. همیشه می‌آموخت: در همان نقطه‌ای که فکر می‌کنید که پایان کار نزدیک است دقیقاً در همان نقطه باید با قاطعیت و بُرش انقلابی حلقه اصلی معضل را چه در مورد سازماندهی باشد یا مسئله‌های دیگر باز شناسید و چگونگی جهش از آن وضعیت موجود را بیابید و خود مظهر مادی چنین شیوه‌ای بود.

آخرین نبردها:

تاریخ چنین خواست که رفیق حرمتی‌پور چهلمین سالگرد تولد خود یعنی روز 4 فروردین را در جنگل‌های مازندران با خون خود جشن بگیرد. او در این نبرد آن‌چنان حماسه‌ای آفرید که حتی مزدوران جمهوری اسلامی نتوانستند با تحسین از او یاد نکنند و خود، جریان این جنگ خونین و نابرابر را همه جا بازگو کردند. او به همراه چهار تن از هم‌زمان‌اش در روز 4 فروردین 1361 ساعت یک بعداز ظهر، در پایگاه موقت خویش به محاصره بیش از سیصد تن از سپاه پاسداران، بسیج، کلاه سبز ارتش یعنی مزدوران رنگارنگ رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی در آمد. این محاصره در شرایطی صورت گرفت که یک واحد چریکی برای عملیات در اوتوبان ساری - قائمشهر از پایگاه دور شده بود و تعدادی از رفقا نیز به مأموریت‌های دیگر رفته بودند. رفیق حرمتی‌پور در ضمن درگیری بخشی از اسناد سازمانی را از بین برد و به رفیق جواد رجبی مأموریت داد تا به دیگر رفقائی که برای عملیات رفته بودند به پیوند و مانع بازگشت آن‌ها به پایگاه گردد. او حتی در سخت‌ترین شرایط جنگ نیز سازمان و رفقای خود را فراموش نکرد. سرانجام در این نبرد حماسی، پنج چریک فدائی: رفیق محمد حرمتی‌پور (مسعود)، رفیق عبدالرسول عابدی (رضا)، اسد رفیعیان (جلیل)، رفیق جواد رجبی (فرشاد) و رفیق حسن عطاریان با نارنجک‌های خویش به شهادت رسیدند و صفحه‌ای دیگر به تاریخ پر افتخار "سازمان" چریک‌های فدائی خلق ایران افزودند و خون سرخ‌شان جنگل سبز "خی‌پوست" شیرگاه را ارغونی ساخت. پیکر رفقای شهید جنگل به وسیله مزدوران جمهوری اسلامی در "مجاور محله" قائمشهر، محله زحمتکشان مبارز به خاک سپرده شد. خبر شهادت رفیق حرمتی‌پور، چریک فدائی خلق و یاور و هم‌سنگر خلق فلسطین و ظفار، تمام انقلابیون را که او می‌شناختند متأثر ساخت. ما می‌توانیم هم امروز به رفیقی که با شنیدن خبر شهادت او پرسیده بود: "آیا پرولتاریا روزی خواهد فهمید که در راه رهایی خویش چه فرزندان را از دست داده است؟ پاسخ خواهیم دهیم: آری ما مطمئنیم که تاریخ هیچ‌گاه پی‌گیری و عزم انقلابی رفیق مسعود را فراموش نخواهد کرد.

یادش گرامی و راهش پایدار باد!

#### جواد رجبی

چریک فدائی خلق رفیق جواد رجبی (احمد - فرشاد) در سال 56 - 57 شروع به فعالیت مبارزاتی نمود. در سال 58 به جریان چفخا پیوست. در انشعاب سال 1360 به (آرخا) پیوسته و در ستون چریکی جنگل سازماندهی شد. رفیق از ابتدای حرکت تا 4 فروردین سال 1361 به مبارزاتش تداوم بخشید و در این روز به همراه 4 تن دیگر در جنگل‌های اطراف شیرگاه (خی‌پوست) طی یک نبرد قهرمانانه با مزدوران رژیم (کلاه سبزها، سپاه و بسیج) به شهادت رسید.

#### اسد رفیعیان

چریک فدائی خلق رفیق اسد رفیعیان (جلیل)، کارگری آگاه و مبارز بود که به فعالیت‌هایش در سال 57 - 59 در خانه کارگر و در میان کارگران بیکار هنوز در خاطرها برجاست. مبلغی توانا، سازمانده و سخنور بود و حرکات کارگری فراوانی منجمله تحصن کارگران بیکار را در جلوی

وزارت کار سازماندهی کرد و به عنوان نماینده کارگران مورد احترام و اعتماد بود. رفیق عضو چریکهای فدائی خلق بود و در بخش کارگری تشکیلات فعالیت می‌کرد. در انشعاب سال 1360 علی‌رغم دل‌بستگی‌های فراوانش به چفخا با بخش منشعب همراه شد. ابتدا در کردستان و بعداً در ستون چریکی جنگل سازماندهی شد. وجودش سراسر شور و مبارزه بود. سرانجام در روز 4 فروردین سال 1361 به همراه 4 تن دیگر از رفقاییش در جنگل‌های شیرگاه مازندران (خی‌پوست) طی نبردی حماسی جانش را در راه رهایی طبقه‌اش فدا نمود.

#### حسن عطاریان

چریک فدائی خلق رفیق حسن عطاریان (حسن)، از فعالین پیشگام بابل بود که در سال 58 با اعلام موجودیت چفخا به آن جریان پیوست. آموزش سیاسی - نظامی را در کردستان طی کرد و بعدها به ستون چریکی جنگل اعزام شد و فعالیت‌های مبارزاتی‌اش را تداوم بخشید تا این‌که در روز 4 فروردین به همراه 4 تن دیگر در نبردی رویاروی با رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی در جنگل‌های (خی‌پوست) شیرگاه به شهادت رسید.

#### عباس عابدی

چریک فدائی خلق رفیق عباس (عبدالرسول) عابدی (رضا)، متولد بابل و معلم بود. یکی از زندانیان سیاسی که در زمان شاه و در ارتباط با سازمان چریکهای فدائی خلق ایران - در سال 1354- دستگیر شده بود. با روحیه‌ای مقاوم در زندان علیه جریان راست در سازمان مرزبندی داشت.

به وسیله توده‌ها در سال 57 آزاد شد. با اعلام مواضع چفخا جزء اولین کسانی بود که بدان پیوست. به مثابه عضو چفخا در کردستان فعالیت می‌کرد. در جریان انشعاب سال 60 با (آرخا) همراهی نمود. از همان ابتدا در ستون چریکی جنگل سازماندهی شد و به مبارزه انقلابی‌اش تداوم بخشید. سر انجام در 4 فروردین سال 61 به همراه 4 تن دیگر در جنگل‌های (خی‌پوست) شیرگاه مازندران در طی نبردی قهرمانانه جانش را فدای رهایی خلقش نمود.

+++++

برچیده تبرستان از: [http://www.azadi-b.com/J/2008/03/post\\_355.html](http://www.azadi-b.com/J/2008/03/post_355.html)